

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحی که بود در تعریف بیع بود و عرض شد که مطالبی را قبل از این که وارد این تعریف بشویم حالا تعریف خود کتاب مصباح المنیر که مرحوم شیخ در این جا آوردند یا تعریفات دیگری که شده مطالبی گفته بشود. مطلب اولی را که ما دیروز در بحث گذشته عرض کردیم که به طور طبیعی، حالا کار به بیع نداریم، ما به طور طبیعی یک معنای عرفی عام داریم و یک معنای عرفی خاص داریم، یک معنای عرفی اخص، مراد از معنای عرفی عام همان چیزی است که در عرف عام فهمیده می شود و اصطلاحا بهش لغت و معنای لغوی می گویند و اصطلاحا وقتی می خواهند بیاورند در کتب علمی می گویند اصل، مثلا می گویند الاصل فی البیع، عرض کردیم معنای لغوی یعنی معنای عرف عام، آن وقت بعد از او ممکن است مثلا معنای عرف خاص را بیاورند و بعد از آن معنایی که در روایات وارد شده مثلا در شارع مقدس یک تصرفی کرده در معنای قانونی، البته این به این معنا نیست که حالا در همه الفاظ یا خصوصا همین بیع دارای حتما سه معنا باشد، این این طور نیست، ممکن است شما بگویید در بحث بیع یا الفاظ دیگر غالبا یک معنا هست و همان معنای عرفی عام است، ممکن است بعضی قیود بهش زده شده باشد، مثلا می گویند معنای عرفی عام که یک معنای بیع واضح است شما در عرف قانونی هم بیع مراد همین است، روایات هم که در آن ها تعبیر بیع آمده همین است، این غرض مطلبی را که من عرض کردم این به این معنا نیست که اصولا باید دارای سه تا معنا باشد حتما، نه ممکن است یک معنا باشد، مثلا ما بیایم بگویم وجوب در لغت به معنای الزام است اما در عرف قانونی دارای آثار خاصی است، و در عرف شرعی آثار دیگری هم دارد مثلا ممکن است بگویید وجوب که الزام باشد در عرف عام یعنی در معنای لغوی عرف عام، عرفی که عامه مردم با آن صحبت می کنند شرطش نیست که پول توش نباشد، اجرت نباشد، این شرطش نیست، ممکن است یک امر واجب باشد طلب اجرت هم بکند، بهش بگو برو نان بخر به

پسر مولی بگوید درست است پدرت گفت برو نان بخر، من می روم نان می خرم یک ده هزار تومان به من بده، می گویند اشکال ندارد، الزام باشد جمعش با اخذ اجرت اشکال ندارد، این روی معنای عام ممکن است بگویند در معنای خاص اشکال دارد، در عرف قانونی اگر قانونا گفت این تکلیف قرار داده شده اخذ اجرت نمی تواند بکند.

سوم ممکن هم هست بگویند نه به لحاظ قانونی که مثلاً حتی خود مرحوم آقای خوئی هم می گویند اشکال ندارد، اخذ اجرت قانوناً با وجوب منافات ندارد، بیایند بگویند نه از روایات در آوریم، از آیات و ماأمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين مثلاً، باید اخلاص باشد، نمی شود اخذ اجرت کرد یا روایات خاصه ای که وجوب قضات را فرمودند یا آن روایتی که اهل سنت هم دارند در مسئله امامت جماعت و اذان و اخذ اجرت بر اذان که امور عبادی هستند ولو واجب نباشند.

به هر حال پس این و ممکن است بگوییم شارع تعبد خاصی ندارد، قانون تعبد خاصی ندارد و این همان معنای عرفی است فرق نمی کند پس این که ما می گوییم سه معنا نه به این معنا که حتماً باید هر کدام از این الفاظ دارای سه معنا باشد، ممکن است دو معنا داشته باشد، ممکن است یک معنا داشته باشد، آن معنای عرفی عام در قانون هم همان معنای عرفی باشد، بله این غالباً این طور است چون عرف متعدد است، چون عرف یک جهت واضح ندارد، افراد مختلف دارد، جاهای مختلف، شهرهای مختلف، شهری هستند، دهاتی هستند، بی سواد هستند، با سواد هستند، عده ای اهل تسامح اند، عده ای اهل تسامح نیستند، این نکات موجب می شود که در اصطلاح قانونی برایش یک حد و حدودی بگذارند و إلا حقیقت قانونیش و حقیقت عرفیش یکی است، یک حد و حدودی می گذارند برای این که یکنواخت باشد، مخصوصاً اگر جایی جامعه شهری باشد اصطلاحاً یا مثل کشور باشد، غالباً سعی می کنند یکنواخت باشد که در تمام این کشور و سرتاسر کشور این به صورت یکنواخت باشد، یک ده یک طور باشد، یک ده جور دیگر باشد، یک شهر جور دیگر باشد جلوی این کار را بگیرند، این هست، این اجمالاً هست اما این که یک معنای جدیدی باشد که بگوییم دو معنا یا سه معنا نه این

.....
طور نیست. به هر حال این مطلب را به طور کلی من الان عرض می کنم که بعد از آن شا الله در مقام تطبیق در عبارات ببینیم که آیا این ها سعی کردند دو معنا برای بگویند یا نه؟ این بحث اول.

بحث دومی که در این جا چون زیاد آمده در کلمات آقایان که این تعاریف تعاریف شرح اسمی هستند یا تعاریف لفظی هستند، این تعاریف هایی که مثل سعدانه نبت یا مثلاً می گویند قرقر، این قرقری که در بقیع بوده یک نوع خار است، از جز انواع خار هاست، البته عکسی که من ازش دیدم که برگ های ریز دارد، خار نیست، خار اصطلاحاً آن نباتی است که دارای برگ نیست و لذا نور خورشید را مستقیم می گیرد، تبدیل به سبزی و این ها نمی کند، به هر حال آنی که من از عکس قرقر دیدم که یک برگ هایی دارد اما نوشتند شوک، حالا به هر حال جز خارها حسابش کردند، در محدوده خارها داخل کردند، خب طبعاً این که بگویند خار است این خیلی برای ما معلومات نمی آورد، این چی هست و حقیقتش چیست، قدش چیست، قامتش چجوری است و چی، چه آثاری دارد، لکن خب این را اصطلاحاً گذاشتند تعریف لفظی، در این جا هم آقایان بعضی ها گفتند این تعریف شرح اسمی است، تعریفی که در مصباح المنیر آمده و بعضی ها گفتند تعریف لفظی است، عرض کنم که اولاً یک بحثی دارند که چون ما این بحث ها را عادتاً این جا متعرض نمی شویم آیا تعریف شرح الاسمی با لفظی یکی است یا دو تاست؟ بعضی مصطلحات دو تا ش می داند حالا وارد اصطلاح نمی شویم، اصطلاحشان این است که اگر یک شیء را بخواهیم تعریف حقیقی بکنیم تفصیلی باشد حد و رسم است، اجمالی باشد شرح الاسمی است، اگر بخواهیم فقط تفسیر لغتی بکنیم یعنی یک تفسیر عام لفظی آن وقت تعریف لفظی است، لفظی را با شرح اسمی عده ای فرق می گذارند، حالا ما هم در این خط چون کلاً سعی می کنیم وارد نشویم.

ما نحن فیه آیا این تعریف حقیقی است یا شرح اسمی است؟ یعنی حقیقی تفصیلی است یا حقیقی اجمالی یا لفظی؟ به ذهن ما می آید هیچ کدام نیست، اصلاً این جا این جور مباحث این که تفسیر بیع چیست، مبادله است، تبدیل است، این هیچ کدام از این اقسام نیست و سرش هم این است که نه فقط این که بیع یک مفهوم اعتباری است، معنای اعتباری است، با آن مطالبی که هست راجع به امور حقیقی است، اضافه بر این، این تعاریفات در حقیقت موجز و فشرده اباحت طولانی است، این طور نیست که مثلاً بخواهند یک لفظی را بگویند

سعدانه نبْتُ، نه این نیست، این ها مباحثی طولانی است که این مباحث طولانی در مبانی علمیشان فرق می کند، این در حقیقت بحث لفظ نیست، حالا مثلا فرض کنید بقیع خار است، حالا من گفتم خار نیست، این بوته، این یک واقعیته دارد چه می خواهد لفظی باشد و چه شرح اسمی باشد و چه می خواهد تفصیلی باشد، این دارای یک واقعیته بر فرض هم خار نبود می گویند اشتباه کردی اما در باب اعتبارات این طور نیست مخصوصا مثل بیع، که من توضیحش را عرض می کنم طبیعت خود این بحث این طوری است و لذا اگر دقت بکنیم تعاریف در این جا در حقیقت گاهی یک کتاب است، من چند دفعه عرض کردم باز امروز هم نگاه کردم گفتم باز یادآوری بکنم، ما راجع به عقد مثلا حدود صد، صد و پنجاه صفحه یا دویست صفحه از کتاب سنهوری خواندیم، این اشتباه نشود، خیال نشود کل مباحث ایشان راجع به عقد و این ها همین مقدار بود، تمام جلد اول و دوم و سوم راجع به عقد است، ایشان جلد چهارم وارد بیع شده، ما سه جلدش را رد کردیم، غرض ایشان تازه در جلد چهارم وارد تفسیر بیع شده، تمام آن مقدمات راجع به عقد بود که ما طبیعتا این چند روز که خواندیم طولانی شد، این یک مختصر کار بود و إلا سه جلد طولانی را ایشان راجع به عقد و ارکان عقد و محل عقد و الی آخره صحبت هایی که دارد، تازه در جلد چهارم وارد تعریف بیع می شود، آن تعریفی را که ما الان وارد می شویم ایشان در جلد چهارم وارد می شود، این ها تمام مبانی حقوقی دارد، مبانی اجتماعی دارد، مبانی دینی و مذهبی دارد، این ها حساب دارد، این طور نیست که مثلا این بگوید مبادله مال، آن بگوید تبدیل مال.

پرسش: چه اشکالی دارد بگوئیم تعریف اجمالی است

آیت الله مددی: اجمالی هم نیست چون مبانی کاملا مختلف است، الان توضیح می دهم و برایتان روشن می شود، اجازه بفرمایید.
پس بنابراین در حقیقت این تعریف هایی که می آید مثلا تعریفی که از این کتاب آمده یا مرحوم شیخ می گوید یا دیگران، این در حقیقت بعضی هایش یک کتاب است نه این که یک تعریف تصویری باشد یک چیزی را به یک چیز دیگری معنا بکنیم، این عبارت است از مبانی مختلفی که افراد در حقیقت بیع دارند و یک مقدارش هم مال این است که خود این لفظ چه در نظر عرفی و چه در نظر قانونی و چه در نظر قانون خاص دارای احتمالات و معانی و زوایای مختلفی است، اقوال مختلفی است، این اگر این جور معنا کرده

نظرش روی این مطلب بوده، آن اگر آن جور معنا کرده نظرش روی چیز دیگری بوده، غرضم این را خوب دقت بکنید این جور نیست که بگویم مثل سعدانه لفظ یا نبت یا ما شابه ذلک یا تعریف حد و رسم باشد، این ها اصلا حد و رسم بر نمی دارند چون اصلا ذاتیات و عرضیات ندارند، این ها مبانی خاصی است روی هر کدام زاویه معینی است یعنی هر کدام یک تفسیر است، هر کدام یک مبنا در باب تفسیر بیع است که هر کدام ما شا الله خودش صدها صفحه نوشتند و بحث و تحقیق و بررسی می خواهد، این طور نیست که حالا خیال بکنیم این مثل سعدانه نبت است یا نه، نه این مطلب درست نیست

مطلب دیگری که هست

پرسش: اگر بررسی می خواهد دلیل بر این نمی شود

آیت الله مددی: نه بررسی، نتیجه گیری می خواهد، فقط بررسی نیست.

مطلب سوم که قبل از ورود در بحث بشود ما به طور کلی، حالا بیع که جز امور اعتباری است تعریفش جز امور اعتباری است مثلاً الان روایت داریم لا بیع علی بیع اخیه، لا یخطب المومن علی خطبة اخیه و لا بیع علی، همین را دو جور تفسیر کردند، بیع را به معنای بیع گرفتند، یعنی فروش و بیع را به معنای خرید گرفتند و باز معنای سوم هم کردند و خواهیم گفت معنای چهارم هم دارد، همین روایت واحده که محل اشکالشان شده، یک توضیح هم راجع به همین روایت عرض می کنیم. این هم راجع به این قسمت. نکته سوم قبل از ورود در بحث اصولاً طبیعت مفاهیم عرفی یک طبیعتی است که یک نوع حالت انعطافی دارد، نمی شود محدودش بکنیم، قابلیت محدود نیست، طبیعتاً مفاهیم علمی، مفاهیم فیزیکی، مفاهیم طبیی این ها قاعدتاً می شود محدود شد مثلاً بگویند آسپرین آن داروئی است که این مقدار فلان ماده باشد، شما می دانید گاهی اوقات مقدار هایش خیلی مثلاً یک هزارم ماده فلان، دو هزارم، سه هزارم، یک ده هزارم ماده فلان، این ممکن است معقول است، می آیند یک داروئی را با یک نسبت معین نگاه می کنند، فرض کنید مثلاً چوب، چوب را بیابند بگویند از نظر تکوینی این است، حتی الان مرگ مغزی، این ها می گویند به نظر ما این الان مرگ است ولو الان به نظر عرفی این هنوز زنده است، دقت می کنید؟ این هست، مباحث علمی طبیعتاً کنترل و تحدید و محدودیت دارند اما

مفاهیم عرفی حتی مفاهیم واضح عرفی طبیعتش این طور است، مثل یک دایره است، یک مرکزی دارد که روشن است، هر چی به اطراف می رود کم رنگ می شود، خاکستری می شود بعد تا سیاه بشود، از آن دایره خارج می شود مثلاً آب، آب در نظر عرف مثلاً آبی است که یک مقدار توش املاح دارد، املاح مختلف است، در بعضی جاها املاحش گچ است، در بعضی جاها املاحش نمک است، بعضی جاها املاحش ید است، آب دریا، همین جور انواع مختلف املاح دارد دیگه، این ها یک مصداق های بارز دارد مثل دایره، یک مصداق های خاکستری دارد مثلاً یک مقدار خاک توش ریخته اما هنوز گل نشده ، این را ما نمی گوئیم آب هست یا نه، این چیز جدیدی هم نیست، گاهی اوقات خاک زیاد ریختیم می شود گل، دیگه از آب خارج می شود، این هم سرش این است که این لفظ در جامعه بر اثر تفهیم و تفهم بین مردم عادی درست شده، دقت می کنید؟ و نیامدند مثلاً فرض کنید در این ده مثلاً آب املاحش را حساب کنند، گچش این قدر است، نمکش این قدر است، یدش این قدر است، بیایند این ها را اندازه گیری بکنند بگویند این اسمش آب است، آن ده بعدی مثلاً نمکش با این فرق می کند، گچش، یک همچین چیزی ندارد، عرف همچین کاری نکرده، یک مفهوم واضح دارد مقدار های واضح، یک مفهوم هایی دارد که یکمی ابهام دارد، گچ زیادی دارد، ماده کبریتی زیاد دارد، نمک زیاد دارد، مثل آب دریاچه رضائیه، این را ببینید طبیعت مفاهیم عرفی است، اصلاً خود مفاهیم عرفی یک طبیعتی دارند که اجمال پذیر است و لذا بنای علما هم بر این است که این مقدار اجمالیش را سعی می کنند ابتدائاً با اصول لفظی یعنی با جهاتی که به اصول لفظی برگردد حل بکنند، اگر توانستند توانستند مثلاً می گویند سابقاً آب بوده، استصحاب می کنیم بقائی آیت مثلاً، استصحاب این، خبر بینه و الی آخر راه هایی که هست، اگر نشد بر می گردد به اصول حکمی، مثل این که اصل طهارتش است، اصل سابقاً نجس بوده دست بهش زدیم دستان را می زیم نجاستش پاک نشده، باقی است، استصحاب .. ، بر می گردند به اصول، این در راه فقه، در راه فقه نمی توانند در جایی که این عناوین دارای ابهام اند یا خاکستری اند بیایند در آن جا ها بایستند چون باید وظیفه عملی روشن بشود.

اما بیان وظیفه به این نیست که بگویند این حتماً آب است، راه های دیگه هم دارد اما خب می دانید در علم این کار را نمی کنند، در مباحث علمی اگر گفت آب در آزمایشگاه بیاور بیاید با استصحاب بقای مائیت، این دیگه استصحاب به درد علم نمی خورد، دقت می

فرمایید؟ این به درد همین حالت تعبد و رفع تحیر و برای این جور کارهاست پس بنابراین طبیعت مفاهیم عرفی، حالا بیع باشد یا غیر بیع باشد، خرید فروش این یک طبیعت متغیری است یعنی یک طبیعتی است که کاملاً دقیقاً محدود باشد، نقاط ابهام دارد، نقاط خاکستری دارد و نقاط روشن هم دارد، طبعاً یک مقدارش هم نقاط تاریک است که دیگه قطعاً آب نیست، گل شده یا کاملاً نمک است دیگه بهش آب نمی گویند، حالا آن بحث خودش.

نکته چهارمی که هست در باب بیع اصولاً یک مشکل دیگری را بیع دارد، یعنی مشکل بیع فقط یک جهت نیست غیر از این که جهت عرفی که خودش مشکل دارد در بیع جهات دیگری دارد، اشکالات دیگری دارد و لذا این مفهوم را مفهوم کرده که چندان واضح نباشد مثلاً ببینید این از جهات مختلف، جهت اولایش را عرض می کنم: بیع ممکن است فقط به آن مجلسی که شما مشغول صحبت هستید بیع بگویند، خرید و فروش، آقا این چند است که ما اصطلاحاً چانه زدن می گوئیم، معامله کردن، عرب ها مساومه می گویند، سوم، با سین، و واو و میم، سوم یعنی همین معامله کردن، هنوز وارد بیع نشده، بعد وارد عقدش می شود، قراردادش می شود، به هر نحوی که هست نوشتن یا ...، خب مثلاً الان آیه مبارکه إذا نودی للصلوة من يوم الجمعة فذروا البيع، این فذروا البيع یعنی چی؟ یعنی بعثتُ اشتریتُ نگو؟ یا مشغول خرید و فروش نباش؟ خوب دقت بکنید! شما ندای روز جمعه را اذان را شنیدید با رفیقان راه افتادید دارید می روید طرف نماز جمعه، مشکل که ندارد؟ فذروا البيع، بیع و خرید و فروش، در راه گفتید من می خواهم ماشینم را بفروشم، می گوید چند؟ می گوید به تو فروختم، می گوید خریدم، این باید بگوئیم باطل است؟ این که مانع نماز جمعه نیست، بعثتُ اشتریتُ، تامل بکنید! آنی که مانع نماز جمعه است در حقیقت آن مقدمات است، چند است، چند می ارزد، این مانع است یعنی انسان بچیند و به نماز جمعه حاضر نشود این مانع نماز جمعه است و لذا در کتب ما هم آمده، سنی ها هم دارند که بالاتفاق این جا بیع باطل نیست، این جا و ذروا البيع، البته بالاتفاق هم نیست، تعجب است، سنی ها هم نوشتند، مثل احمد ابن حنبل می گوید این بیع باطل است چون نهی بهش خورده، فذروا البيع، این غیر از مسئله، این فذروا البيع اصلاً یعنی چی؟ خرید و فروش که مشکل ندارد، من دارم به طرف نماز جمعه می روم، اصلاً در نماز جمعه نشستم، آقا خطبه اش را تمام کرده من نشستم گفتم ماشینم را فروختم این قدر، گفت خریدم، بگوید این

باطل است؟ یا اگر مجرد اذان بود، ظاهراً مفهوم بیع به این جهت هم مشکل است مثلاً اگر گفت شما معامله با شرکت های آمریکائی نکنید، نامه ای نوشت و یک جنسی هم از یک شرکت آمریکائی خرید، آیا این که می گوید معامله نکنید یعنی کار حرامی است، این نهی به چی خورده؟ نهی خورده به بعثتِ اُشتریتُ مثلاً؟ یا نهی خورده به روح قرارداد یا تصدی شما؟ غرض فقط آیه مبارکه نیست، این صدق عرفی هم این مشکل را دارد و لذا هم عرض کردیم این منشا شده، خوب دقت بکنید، این مشکل که این جا پیدا می شود منشا شده که آیا طبق قانون چنین قراردادی با یک شرکت آمریکائی باطل است؟ یا فقط حرام است؟ خوب دقت بکنید، اگر گفت با شرکت های آمریکایی معامله نکنید، دقت کردید؟ ایشان با یک شرکت آمریکائی معامله کرد و پنج تا ماشین خرید، ایران آمد، آیا این فقط استحقاق زندان دارد؟ وقتی گفتیم زندان یعنی حرام، هر جا عقوبت آمد و کیفر آمد یعنی تکلیف، به قول آقایان مولویت، مولویت را هر جا می خواهید احراز مولویت بکنید کیفر ببیند، اگر زندانش بکنند یعنی حرام اما اضافه بر آن بگویند این معامله باطل است بر گردان یا نه می گوید این معامله درست است، کار بدی کردی زندان می روی اما به هر حال ماشین را مالک می شوی یا برش گردان می گوید یا دولت این را مصادره می کند، خوب دقت بکنید! مصادره احوط است، احتیاطش، یک پولی هم گیرشان می آید، دقت بکنید! چرا این بحث پیش می آید؟ این در حقیقت در آن مفهوم بیع مشکل دارد، وقتی می گوید شما خرید و فروش، شما از شرکت آمریکایی نخرید، این یعنی چی؟ لذا غالباً قانون می آید تفسیر می کند گاهی هم دو تا اثر می گذارد، گاهی می گوید معامله درست است حالا کار بدی کرد، همان زندان برو، گاهی می گوید نه اصلاً معامله باطل است جنس را برگردان، جنس را به آمریکا برگردان، گاهی هم می گوید این کار را کردی، معامله باطل است، دولت آن را مصادره می کند، در اموال عمومی می فرستد اما خود بیع باطل است، باطل به این معنا چون اگر بنا بشود که دولت بگیرد معنایش صحیح است دیگه، یعنی باید فرض بکند که منتقل شد، دولت می خواهد مصادره بکند و لذا عرض کردیم مثل ابوحنیفه می گوید اگر جایی گفت بیع باطل است بیع حرام است، بیع نکنید این صحیح است، این مبنای ابوحنیفه که می گوید نهی دلالت بر صحت می کند، خب معروف بر این بود که دلالت بر فساد می کند یا نه، این می گوید نهی دلالت بر صحت می کند اصلاً، وقتی آمد گفت معامله نکنید همین که گفت معامله نکنید یعنی صحیح است، دلیلش هم این است که آن

ماشین را مصادره می کند، خب مصادره کردن مبنی بر صحت بیع است، فرض کنید که این ملک ایران شد اما این شخص را به عنوان جرمه مصادره می کند، به خلاف این که بگوید این ملک نیست و به آمریکا برش گردان، اصلاً وارد ایران نکن، این سرش چیست؟ چرا این طور اختلاف در قوانین می آید؟ این سرش این است که خود مفهوم بیع به لحاظ توش تصدی هست، خرید و فروش هم هست، نقل و انتقال هم هست، سه تا نکته دارد. یکی تصدی شماست، یکی گفتن فروختن یا تنظیم نامه، اوراقی مالی را تنظیم می کنید، پنج تا ماشین از شما خریدید به این قیمت، یکی هم مسئله نقل و انتقال است، آن وقت اگر نهی آمد گفت این کار را نکن این به کجا خورده؟ به هر سه خورده؟

پرسش: عرف: ۲۲:۵۸

آیت الله مددی: خب عرف این را می فهمد و لذا می تواند بگوید حقیقت بیع کدام یکی است؟ آن تصدی بود یا این که گفت خریدم و فروختن اوراق را تنظیم کرد یا نقل و انتقال، ماشین به ایران آورد پول را فرستاد،

پرسش: شما قبض و اقباض را می گوید یا نقل و انتقال برای این که در ملک جابجا بشود؟

آیت الله مددی: در ملک جابجا بشود، قبض و اقباض مال استقرارش است، مرحله بعد.

خب دقت بکنید، این چرا این مشکل پیدا می شود؟ من می خواهم حل مشکل را بگویم، این سرش این است که متاسفانه کلمه خرید و فروش یک حدود واضحی به این جهت ندارد، این مشکلیش این است، گاهی تصدی، می گویند شما باید زندان بروید، چرا رفتید با شرکت آمریکایی معامله کردید؟ این تصدی است، وقتی می گوید برو زندان چون تصدی است، وقتی می گوید معامله باطل است یک جور است، وقتی می گوید شما چرا نوشتید خب فرض کن من نوشتم کار اشتباهی کردم، غلطی کردم نوشتم، این که من نوشتم پنج تا ماشین خریدم این زندان دارد، این که ورقه نوشتم زندان دارد؟ یا آن تصدی من، لذا اگر خوب دقت بکنید چون در بیع سه نکته وجود دارد: یکی تصدی، یکی شکل عقد، یکی هم مسئله نقل و انتقال، و لذا در بحث نهی در عبادات هم آقایان دارند که اگر نهی به سبب بخورد یک جور نهی و به سبب بخورد یک جور، مراد از سبب همان لفظ شیء یا کتابت است، مراد از مسبب هم در اصطلاحان

نقل و انتقال است، ملک است، پس یک مشکلی که در باب بیع هست این که تعاریف مشکل پیدا می کند این به این بر می گردد شما ممکن است بگویید بیع پیش من همان تصدی است، بیع پیش من نقل و انتقال است، خب اگر بیع نقل و انتقال شد، ملکیت شد، خواهی نخواهی نهی از او معنای خاصی پیدا می کند، غیر از تصدی است پس نکته اول که اختلافش این است.

پرسش: معنای تصدی و متصدی شدن یعنی چی؟

آیت الله مددی: یعنی من آمدم با این شکل صحبت کردم که این را از شما بخرم و رابطه پیدا کردم، می گوید اصلا شما نباید با شرکت آمریکائی رابطه پیدا می کردید

پرسش: مقاوله

آیت الله مددی: مقاوله، مساومه به قول عرب ها، این تصدی را شما نباید تصدی می کردید، این ذروا البیع که در آیه مبارکه آمده مراد از آیه مبارکه یعنی تصدی کردن، بنشینید در دکاتان و با این آقا چانه بزنید، این حرام است، نه گفتن بعث اشتریت، این که حرمت ندارد، در راه به نماز جمعه می روید در راه می گوید ماشین را فروختم می گوید خریدم، این هیچ منافی با نماز جمعه نیست، یا در نماز جمعه نشستید هنوز خطبه شروع نکرده، شما بهش گفتی فروختم، او گفت خریدم، آیا این حرام است؟ یا آن که می گوید ذروا البیع یعنی خرید و فروش و مساومه و مقاوله و مسئله چانه زدن و ارزیابی کردن، این ها، این مانع با نماز جمعه است، این حالت، بعث اشتریت که منافی ندارد که، نقل و انتقال که اثر این هست آن که منافی با نماز جمعه نیست، منافی با حضور در نماز جمعه نیست، پس نکته اول این بود.

نکته دوم: متاسفانه در لغت عرب با شواهدی که موجود است بیع گاهی به هر دو گفته شده، هم به فروش گفته شده هم به خرید، به قول خودشان از اضداد است، حالا چون این جا لغوی ها هم نوشتند من شرحش را در عبارات لغت می گویم، آن وقت این مشکل درست می کند که آیا بیع به معنای، ما الان بیع را به معنای فروش می گیریم، و شراء را به معنای خرید می گیریم، گاهی می گویند بیع به هر دو آمده است، گاهی می گویند بیع به جامع آمده، آنی که من فکر می کنم در لغت عرب به طور متعارف مثل فارسی یکی

فروش دارند که اسمش بیع است، یکی خرید دارند که اسمش شراء است، یکی هم جامع بین این دو تا که شامل هر دو بشود، من الان نمی دانم در زبان فارسی لفظی داریم یا نداریم، به فارسی خرید و فروش می گوئیم، جمع با واو می کنیم اما در عربی غالبا تجارت می گویند، تجارت یک مفهوم عامی است که شامل خرید هم می شود شامل فروش هم می شود، تجارت مجموعه خرید و فروش است، الان من حالا باید این برهان قاطع اگر در این دستگاه ها باشد در ذیل کلمه تجارت چون برهان قاطع خویش این است که آن فارسی سره را می آورد، الفاظ هم مال عربی باشند فارسی دقیق می آورد، خیلی معانی دقیقی را ایشان ذکر می کند

پرسش: داد و ستد

آیت الله مددی: دو تا شد آخه، می خواستم یکی بشود

پرسش: معامله

آیت الله مددی: باز هم عربی شد، به فارسی هم خرید و فروش می گوئیم، دو تا شد، تعدد دال و تعدد مدلول است، نه، دال واحد هر دو را بگیرد

مثلا روایاتی که التجاره تزیید فی العقل، ظاهرا هر دو را می گیرد، هم خرید و هم فروش

پرسش: تجارت غیر از بیع را نمی گیرد؟

آیت الله مددی: هر دو را می گیرد، شراء را هم می گیرد

پرسش: تجارت آن اقسام دیگر را هم می گیرد؟

آیت الله مددی: نه

تجارت به ذهن من، البته عرض کردم من به ذهن خودم عرض می کنم، تصادفا این جا هم این بحث را آقایان نوشتند، حتی در کتب لغت ندیدم، این ابداع یعنی تفتن خودم است، این ها نوشتند بیع به معنای فروش است، شراء هم به معنای خرید است، هر کدام به جای دیگری بکار برده می شود، به نظرم بعضی هایش نوشتند بیع هم به معنای هر دو یعنی یک معنایی که هر دو، در فارسی من نگاه کردم

خب خرید و فروش می گوئیم یا داد و ستد یا بده بستان، البته بده بستان را در معاملات بکار نمی برند، بیشتر در روابط اجتماعی، مثلاً من در روابط اجتماعی با این کشور با بده و بستان زندگی می کنم یعنی یک چیزی را می نویسیم و می گیریم اما من فکر می کنم کلمه تجارت، اگر این برهان قاطع باشد، در منزل برهان قاطع داشتم، نگاه نکردم، تنبلی کردم.

علی ای حال اگر مرادف یا لغت نامه دهخدا مرادف تجارت،

پرسش: بازرگانی

آیت الله مددی: بازرگانی اصطلاح اقتصادیش اصلاً بازرگانی خارجی است، یک اصطلاحی در اقتصاد هست مرکباتیسم، اقتصادی که بر مبنای بازرگانی است، آن بازرگانی خارجی است، آن وقت ما در عربی تجارت گاهی شده به معنای بازرگانی خارجی، گاهی به معنای کلی است، داخلی و خارجی و بیشتر تجارت را در اصطلاح فارسی خود ما هم در بیع کلی بکار می بریم، کارهای کلی اما در روایات که تجارت آمده شامل جزئی هم می شود، پس بنابراین لفظ تجارت گاهی به معنای جزئی است، خرید و فروش جزئی و گاهی کلی است که الان متبادر فارسی ما این است، تاجر کلی، خرید و فروش می کنند، کلی خرید و فروش می کند، و گاهی هم تجارت خصوص تجارت خارجی است که این در اصطلاح اقتصادی مکتب تجارت که می گویند که عده ای از کشورها مثلاً اقتصاد خودشان را مکتب تجارت، مراد از تجارت در این اصطلاح تجارت خارجی است یعنی سعی بکند جنس تولید بکند و به خارج صادر بکند، راه رشد اقتصادی یا توسعه اقتصادی از راه مکتب تجارت است، این اصطلاح مکتب تجارت مرادش تجارت خارجی است.

به هر حال الان در ذهن من نیامد که در فارسی چه چیزی به جاش بگذاریم.

پرسش: تجارت را به معنای سوداگری

آیت الله مددی: باز سوداگری شاید مثلاً، می شود گفت اما چون آن کلمه گری آمده یکمی حالت شغل است، گری یعنی کسی که یک کار را انجام می دهد مثل کار و کارگر

پرسش: سودا

آیت الله مددی: سودا احتمالش بیشتر است، برهان قاطع را دیدید؟

یکی از حضار: دهخدا

من عرض کردم هر دو را داشتم نشد نگاه بکنم، اما این احتمالا یعنی حکمت وضع اقتضا می کند در فارسی هم باشد، سودا هم بد نیست، حالا سوداگری چون گر دارد و بعدش هم یاء دارد آن یکمی اوضاع را خراب می کند، علی ای حال معنا را خیلی دقیق نمی کند.

پرسش: لفظ سودا هم عربی است

آیت الله مددی: سودای عربی از سواد است، نه غیر از این است، این جا سودا فارسی سره است.

پرسش: معادل بیع یا تجارت

آیت الله مددی: تجارت شامل هر دو می شود. معادل تجارت است، در فارسی همین طور است معادل تجارت.

پس نکته دیگری که در نظر گرفته شد این شد که این بیع چه قسمتی دارد.

نکته دیگری که در بحث بیع هست چون بیع یک قرارداد است طبیعت قرارداد ممکن است که ما بیایم روی جنبه تراضی آن فکر بکنیم چون در قرارداد اراد و اختیار می خواهد و رضا می خواهد و ممکن است در جنبه شکلی او فکر بکنیم لذا دو تا تفسیر ممکن است برای بیع گفته بشود یعنی می خواهم بگویم این ها نکاتی هستند که وقتی شما می خواهید تفسیر بیع را بگویید در تفسیر بیع نکته تاثیرگذار است، بعید نیست، عرض می کنم بعید نیست آقایانی که مثل همین مصباح المنیر گفته بیع به معنای مبادله است این بعید نیست جنبه شکلی بیع را نگاه کرده، یعنی این نکته را نگاه کرده چون مبادله باب مفاعله این طور است من یک چیزی بدل مالم به شما مطرح بکنم شما هم بدل مطرح کردید، مبادله این است، اول من یک تبدیل می کنم شما هم بعدش تبدیل می کنید، تبدیلی که روی این تبدیل اول من می آید لذا بعید نیست اگر تفسیر بکنیم به مبادله بیشتر جنبه شکلی باشد اما اگر گفتیم تبادل المالین، اگر

تبادل گفتیم جنبه رضائی شرط است، اگر گفتیم بیع عبارت از تبادل است، فرق بگذاریم بین تبادل و بین مبادله، در تبادل بیشتر جنبه رضا را در نظر بگیریم، در مبادله بیشتر جنبه شکل را در نظر بگیریم، این نکته سوم.

نکته بعدی این است که آیا ما بیع را اصولاً، این نکته اساسیش این است، بیع را یک مجموعه دو نفر در نظر بگیریم؟ خود بیع را، یا بیع را اصولاً بگویم در لغت عرب ناظر است به یک عملی که از یک طرف صادر می شود، این اسمش بیع است، آن عملی که از آن طرف صادر می شود اسم دیگری دارد، شراء دارد، بیع غیر از شراء است و هر کدام برایش فرق بگذاریم که عرض کردم فرق معروف این است که در بیع تملیک مقصود بالذات است، تملک مقصود بالعرض است، در شراء تملک مقصود بالذات است، تملیک مقصود بالعرض است، یک فرق این جوری گذاشتند، آن در اثنای بحث متعرض می شویم چون شما در بیع که فروش باشد مقصود بالذات تان دادن این تسبیح است، تسبیح را تملیک می کنید، در مقابل صد تومان را تملک می کنید پس در بیع شما تملیک دارید و تملک، لکن مقصود بالذات در بیع تملیک است، آن دومیش بالتبع است، اما در باب شراء به عکس است، مقصود بالذات تملک است، وقتی آن مشتری می گوید قبلت یعنی تسبیح تو را مملک شدم و مقصود بالعرض هم تملیک است یعنی صد تومان را به شما دادم پس یکی مقصود، چون دو تا حالت است یعنی در حقیقت بیع مال مجموع قراردادشان نیست، بیع مال عمل احدهما است که این عمل احدهما عنوان خاصی دارد، آن عنوان خاص مثلاً این طوری است، حالا من نمی گویم قطعاً، چون راه های دیگه هم هست الان نمی خواهیم وارد بشویم، آن عنوان خاص این است که اسمش تملیک است بالاصالة و تملک بالتبع، شراء به عکسش است، تملک بالاصالة و تملیک بالتبع یعنی مشتری ابتدائاً تملک می کند تسبیح را، و چون تملک کرده تملیکش می کند صد تومان را پس بیع و شراء در این جهت، این و لذا اگر دقت بکنید مرحوم شیخ بعد از این که مبادله مال بمال آورد گفت و الاصح أن یقال تبدیل مال، این نکته فنی دارد نه این که این مجرد تعبیر است، بعضی ها آمدند گفتند بیع آن حالتی است که مابین دو طرف است، این بیع است. عده ای گفتند نه بیع خصوص ما صدر عن احدهما است، بیع این است، آن یکی بیع نیست، چرا؟ نمی خواهم بگویم این مطلبی که گفتیم تمام است، فقط بیان این که فرق بگذارم، مثلاً فرق دیگه گفتند که اگر مال باشد این بائع است، اگر نقد باشد مشتری است، فرقی این است، اگر هر دو

جنس مال باشد این بیع نیست، این اسمش مقایضه است و پایاپا، این هم یک فرق دیگه. دقت می کنید؟ پس روشن شد ان شا الله تعالی یک تفکر این است که بیع را می آید یک رابطه ای مابینهما می بیند، آن که گفت مبادله مال یا آن که گفت تبادل المالین این رابطه دیده، این که شیخ می گوید تبدیل، این عمل یک نفر دیده، پس این آمده عمل یک نفر را دیده اسمش شد تبدیل، آن عمل هر دو را دیده رابطه اسمش را گذاشته مبادله، پس این این طور نیست که بگوییم سعدانه نبت، دو تفکر در بیع است، دو زیر بنا در بیع است، جواب اشکال شما ان شا الله روشن شد که اصلا مبادله گفتن یک معناست، تبدیل گفتن یک معناست، این طور نیست که این ها حواسشان پرت بوده آن گفته مبادله و این گفته تبدیل، الابطحکی باشد، نه این ها زیر بنای فکری دارد، آن می خواهد بگوید بیع کاری است که یک نفر، این و ر انجام می دهد، آن وری بیع نیست، شراء است، اگر گاهی اوقات هم بهش بیع گفتند مجاز است، شراء هم یک عمل معینی است، بیع هم عمل معینی است، بیع جامع هر دو نیست، رابطه ای که بین هر دو هست نیست، حالا می خواهد این رابطه لفظی بگیریم متناوبا باشد یا در آن واحد باشد، تبادل بگیریم.

پرسش: عرف این ها را التفات ندارد، معانی این ها را باید

آیت الله مددی: ببینید بحثی را که عرض کردم یک این است که ما تمام این مباحث را از راه عرف بیاوریم، دو از راه قانون بیاوریم، سه: از راه روایات و ادله خاصه بیاوریم، این چند جهت را در نظر بگیرید، با در نظر گرفتن آن وقت وارد تعریف بیع می شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين